

فجایع وحشت زائی شده اند که سینه تاریخ از ثبت آنها شرم دارد، دیگر سکوت را گناه تلقی کرده و به نگارش این کتاب می پردازم.

تنویر افکار عمومی درباره واقعیت دین اسلام، لا اقل دو اثر مثبت و شکوفا برای خوانندگان این کتاب بوجود خواهد آورد. یکی اینکه نیروهای شگرف ذهنی و مادی مسلمانان را از موهوم پرستی باز میدارد و آنها را در جهت سازندگی و پیشرفت تغییر جهت میدهد و مسلمانان را از بند ترفندهای گروهی انگل های اجتماعی آزاد خواهد کرد و دوم اینکه یکی از نیرومندترین حربه های استعمارگران خارجی که امروزه خود را در پوشش استعمار تو که شکل پیشرفته ای از استعمار قبل از جنگ دوم جهانی است پنهان ساخته اند، بی اثر خواهد کرد. زیرا میدانیم که دین و مذهب پیوسته برزگترین سلاح استعمارگران خارجی بوده و نیروهای مذکور همیشه با خریداری رهبران مذهبی کشورهای در حال توسعه، ملت های آن کشورها را به زنجیر استعمار کشیده اند. محمود محمود در جلد ششم کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم در صفحات ۱۷۴۴ - ۱۷۴۱ فهرست بیست نفر از روحانیون درجه اول ایرانی را که از سیصد سال پیش ماهیان از امپراطوری انگلستان پول دریافت میداشته اند فاش کرده است. مجله *Politics Today*^۱ نیز از قول روزنامه واشینگتن پست که از معتبرترین و پرتیراژترین روزنامه های امریکاست، نوشته است که سازمان CIA از سال ۱۹۵۳ بعد هر سال در حدود ۴۰۰ میلیون دلار در اختیار آخوند های ایرانی قرار میداده است.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه اگر مآپناهگاههای روانی آرامش بخش مردم را هر چند هم که بدون اساس باشد و بران کنیم، اما مآمن های روانی تازه ای بجای آنها برایشان نسازیم، آنها را در برزخ یأس و نا امیدي سرگردان خواهیم کرد، امیدوارم روشنگرانی که با مطالعه این کتاب نیروهای شعوری خود را از بند های

1- Daniel Drooz, "The CIA's Secret Fund, Iran," *Politics Today*, March/April, 1982, pp.10-11.

تربندی دیرین رها میسازند، بجای آن اصول آئین محکمتری را که از ارزشهای معنوی و وجدان اخلاقی آنها ناشی میشود، در سازمان مغزی، روانی و شخصیت خود پایه گزاری کنند. «لارنس گلبِگ» از دانشمندان روانشناسی برجسته امریکایی می گوید: «کامل ترین و بالاترین درجه رشد فکری و اخلاقی، پیروی از اصول و موازین وجدانی است.» تردید نیست که تقویت ارزشهای معنوی و اصول و موازین اخلاقی و وجدانی افراد بشر نه تنها می تواند جانشین مثبتی برای موهوم گرایی آنها بشمار رود، بلکه ضمانت اجرای ارزشهای معنوی و وجدانی بمراتب از مبانی غیرواقعی نیرومندتر بوده و حتی بیش از مقررات قانونی در برتر ساختن شخصیت و هنجارهای اخلاقی و منشی افراد بشر موثر واقع خواهد شد. ❀

فصل اول

نگاهی به زندگی محمد و تاریخچه اسلام

هیچ وسیله ای برای رسیدن به قدرت موثرتر از مذهب نیست. مذهب یک وسیله معنوی است که نیروی برای کسب قدرت از نیروی تمام بشر زیادتر است.

ب. ی. بل

با توجه به این که هدف تألیف این کتاب تجزیه و تحلیل متون و احکام قرآن و بازشناسی جنبه های گوناگون متون و مطالب آن است، لذا برای این که بهتر بتوانیم به کنه مطالب قرآن و کیفیت فلسفی آن پی ببریم، بی مناسبت نیست، قبل از ورود به بحث اصلی یک نظر اجمالی ولی عمیق و تحقیقی به زندگی محمد، آورنده قرآن و چگونگی ایجاد تاریخ اسلام بیفکنیم.

محمد در مکه پا بعرضه وجود گذاشت و بعزت خصایص روانی و اخلاقی خاصی که داشت، پیوسته بر ضد کلیه عوامل محیطی که در آن پرورش یافته بود و حتی قوم قریش که خود از میان آن قوم خلق شده بود، حالت طغیان داشت. دلایل وجهات کیفیت روانی خاص محمد را به شرح زیر میتوان خلاصه کرد:

با مقایسه با اعراب مرفه مکه، محمد در طفولیت پدر و مادرش را از دست داده بود و در فقر بسر میبرد. البته طایفه قریش در گذشته از ثروت و مکننت قابل توجهی برخوردار بود، ولی در زمان محمد یکی از فقیرترین طوایف بشمار میرفت و چون افراد آن بشل نگرهبانی کعبه^۱ اشتغال داشتند، لذا معیشت آنها از تحف و هدایائی که زوارخانه کعبه به آنها میدادند، تأمین میشد.^۲

پدر و مادر محمد در عسرت و تنگدستی بسر میبردند و از یک زندگی عادی در شرایط آن زمان محروم بودند. محمد طفولیتش را در تنهایی و محرومیت گذرانید و برخلاف سایر افراد عرب که با شدا بد زندگی خو می گرفتند و مبارزو خون گرم بودند، محمد از محرومیت های زندگی رنج میبرد و در برابر مضایق محیطی مانند زنان گریه میکرد.^۳

محمد عهد شباب را در فقر و فاقه گذرانید و پیوسته از تنگی معیشت در عذاب بود. هنگامی که محمد چشم بنیا گشود (۵۷۰ میلادی)، پدرش قبلاً بدرود حیات گفته بود و مادرش آمنه نیز که از لحاظ جسمی و روانی^۴ هر دو بیمار بود، پس از ۶ سال دارفانی را وداع گفت.

محمد از همان روزهای ابتدای عمر از محرومیت های یتیمی، بینوایی و فقر رنج میبرد. بهمین علت است که قرآن در ۲۳ مورد درباره کمک به یتیمان و رعایت حقوق آنها اصرار میورزد. عوامل مذکور و مخصوصاً رفتار تحقیر آمیزی که کاروانسالاران ثروتمند مکه نسبت به محمد داشتند، بشدت او را افسرده کرد و ویرا در درون خودش فرو برد.

هنگامی که آمنه، مادر محمد وفات یافت (۵۷۶ میلادی)، پدر بزرگ محمد

۱- به صفحه شماره ۱۰۲ همین کتاب مراجعه فرماید

2- Weil, *Le Prophete Mohammed*.

3- Dossy, *History de Musulman: d'Espagne*, pp.21-22.

4- Kasimirsky, *Introduction to the Translation of Koran*, p. vii.

بنام عبدالمطلب که پیرمردی یکصد و هشت ساله بود و امکان ابراز محبتی را که محمد در آن سن بدان نیازمند بود، نداشت سرپرستی او را برعهده گرفت. عبدالمطلب نیز پس از سه سال (۵۷۹ میلادی) وفات یافت. پس از مرگ عبدالمطلب، عموی محمد، ابوطالب سرپرستی وی را برعهده گرفت. ابوطالب بازرگان پرکاری بود و آمادگی اجرای نقش قیم دلسوزی را نداشت و قادر نبود محمد را از عواطفی که یک نوجوان انتظار دارد از والدینش ببیند، برخوردار سازد. ابوطالب محمد را به شغل شتربانی کاروانهایی که بین مکه و سوریه مسافرت میکردند، گماشت و لذا محمد در این موقعیت موفق شد بین سنین ۱۰ و ۱۴ سالگی چندین مرتبه بسوریه و نواحی اطراف آن مسافرت کند. گفته شده است که محمد در مسافرت های مذکور، با یک راهبه نسطوری آشنا شد و اصول مسیحیت را از او آموخت.^۱

زمانی که محمد از مسافرت سوریه به مکه مراجعت کرد، مصادف با موقعی بود که ابوطالب طوایف مکه و نواحی اطراف آنرا برای دفع حمله های «نگوس ابرهه» حاکم حبشه بسیج میکرد و محمد اجباراً ناچار بود در جنگ مذکور شرکت کند. چون محمد جوانی بیمار مزاج و عصبی بود و قدرت و ظرفیت شرکت در جنگ را نداشت، لذا از میدان جنگ گریخت. فرار محمد از میدان جنگ او را مورد مضحکه و تمسخر دوستان و آشنایانش قرار داد و از اینرو مجبور شد خانه عمویش، ابوطالب را ترک کند و از مکه خارج شود.^۲

محمد در این زمان (۵۹۵ میلادی) جوانی ۲۵ ساله بود و بمنظور تامین معیشت روزانه، ناچار شد به شغل چوپانی که پست ترین مشاغل آن زمان بشمار میرفت اشتغال ورزد. شغل مذکور برای محمد آنچنان خفت آور بود که وی تصمیم گرفت، شغل مذکور را ترک کند و در خدمت یک تاجر لباس بنام «صائب» که غالباً در مسافرت بسر میبرد، درآید. صائب در جریان تجارت لباس، به بازار

1- Prideaux, *Vie de Mahomet*.

2- Sprenger, *Vie et enseignement*.

«حیاچه» که در جنوب مکه قرار داشت و یکی از بازارهای مهم بشمار میرفت، روی آورد. محمد در بازار «حیاچه» موفق شد با یک بیوه ثروتمند بنام خدیجه که دارای کاروان تجارتنی بود آشنا شود. خدیجه ابتدا محمد را به شغل شتربانی استخدام کرد، سپس او را متصدی کاروان تجارتنی خود کرد و سرانجام او را شریک خود نمود.^۱ با توجه باینکه خدیجه، با استخدام محمد، ویرا از فقر و فاقه نجات داده بود، محمد نسبت بوی بسیار قدرشناس بود و با صداقت و صمیمیت به او خدمت میکرد. خدیجه در این زمان چهل ساله بود و با توجه باینکه در هوای عربستان زیبائی دیرپا نخواهد بود، خدیجه در این زمان معمولاً باید سالخورده بنظر آید، ولی گویا قلبش هنوز جوان بود.

در زمانی که محمد در فقر و فاقه بسر میبرد، مانند کلیه افراد عصبی مزاج، شور و شہامت خود را از دست داده و بصورت جوانی جبون و خاموش درآمد بود. بطور کلی محمد در جوانی و سالهای قبل از ادعای نبوت مرد گمنام و بی اهمیتی بود و از اسم و رسمی برخوردار نبود. مطالعاتی که او برای اجرای هدفی که در سر داشت بعمل می آورد و تعلیماتی که در این باره فرا میگرفت، توجه کسی را بخود معطوف نمیکرد.^۲

قبل از ظهور محمد گروهی یهودی در حجاز زندگی میکردند که با سایر یهودیان منطقه خاور میانه در تماس بودند. گاهی اوقات یهودیان منطقه خاور میانه به حجاز رفت و آمد میکردند و بعضی از آنها نیز در حجاز اقامت میگزیدند. خصوصیات روانی محمد نشان میدهد که وی معلمان خود را از بین یهودیان خارجی که به حجاز مسافرت میکردند، انتخاب نموده است، زیرا هدفش این بوده است که در بین قوم عرب تا زمان ادعای نبوت گمنام بماند و مخصوصاً اعراب حجاز از کیفیت مطالعات و تعلیماتی که او فرا میگیرد، بدون اطلاع بمانند.

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, trad. Noel Devergers.

2- Snouck - Hurgronje, "Der Islam" (:n *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), p. 657.

محمد لا اقل متون «هاگادا»^۱ را که قسمت مهمی از احکام و مطالب قرآن را تشکیل میدهد، در مکه تحصیل نموده است.

در قرآن مواردی وجود دارد که نشان میدهد، محمد از معلمان خارجی تعلیم گرفته است. این موارد را مخصوصاً در اسامی خاصی که در قرآن بکار رفته، بخوبی میتوان تشخیص داد. برای مثال نام «بأجوج» که در آیات شماره ۹۴ و ۹۹ سوره کهف ذکر شده، از نام agog که در افسانه سریانی اسکندر بکار رفته، اقتباس شده است. همچنین قسمت دیگری از مطالب قرآن و مخصوصاً افسانه — های سوره کهف و داستان بابلی «هاروت و ماروت» که در آیه ۱۰۱ سوره بقره ذکر شده، از نوشته های بین النهرین جنوبی گرفته شده است.^۲

بنظر میرسد که محمد قسمت مهمی از احکام دین نوئی را که برای اعراب عربستان به رسالت آورد از مشاهدات و تجربیات و اندیشه گریهای عمیق خود و بدون مشورت با دیگران پایه ریزی کرده باشد. محمد طفل یتیم و بیکی که زندگی اش در صحراهای سوزان عربستان در بین گله های گوسفند خلاصه میشد، از اوان طفولیت در مواقعی که در صحراهای گرم عربستان به شغل گله چرانی اشتغال داشت، عادت کرده بود در خود فرو برود و به تفکر و اندیشه پردازد. میدانیم که سکوت مطلق صحرا برای در خود فرو رفتن و اندیشه گری کردن مناسب ترین مکان است و چون کمتر عاملی در صحرا وجود دارد که رشته افکار را درهم بریزد، از اینرو محمد ساعت ها در خود فرو میرفت و فکر نبوت بدین ترتیب از زمان کودکی در مغزش ریشه گرفت.

ادیان بزرگ همه در صحراهای گرم بوجود آمده اند، زیرا یکی از خصایص صحراهای گرم و وسیع آنست که سکوت مطلق و وسعت آنها سبب اندیشه گری و تقویت پندارگری میشود. بهمین دلیل ذهنیت پیامبران ادیان بزرگ در صحراهای

۱- «هاگادا» آن قسمت از تورات است که از داستانها، لطیفه ها، ستاره شناسی، طب، تصوف و اسرار و رموز خلقت بحث میکند.

2- Littman, in the *Andreas Festschrift*, 70-87, and Horovitz, *Kor. Untersuchungen*, p. 146 ff.

گرم رشد کرده است. بهر حال، خدیجه بزودی عشق محمد را بدل گرفت و محمد که طعم تلخ فقر و فاقه را چشیده بود، عشق خدیجه را قبول و با وی ازدواج کرد. بدیهی است که علت قبول ازدواج با خدیجه از طرف محمد، بیشتر موقعیت اجتماعی و وضع مالی خدیجه بود، نه جذابیت او. بعبارت دیگر محمد به علت استفاده از مال و منال خدیجه با او ازدواج کرد نه یک عشق واقعی. پس از اینکه محمد با خدیجه ازدواج کرد، وضع مالی اش رونق پیدا کرد و زندگی اش جلای تازه ای یافت.

از آن پس محمد برای مدت ده سال تمام قوا و کوشش خود را وقف امور تجارتي خود و همسرش خدیجه نمود و در سن ۳۵ سالگی بصورت مرد ثروتمندی در آمد. محمد در این زمان سختی های زمان آبدیده اش کرده، تجربیات مسافرت - های تجارتي او را آزموده کرده و بصورت انسانی دنیا دیده، با تجربه و قادر درآمده بود.

محمد از سن ۳۵ تا ۴۰ سالگی در قافه کامل بسر برد، ولی هیچگاه غرور یک انسان ثروتمند را بخود راه نداد. او در ایام جوانی که در فقر و مسکنت بسر میبرد، از غرور ثروتمندان بسیار رنج دیده بود و لذا زندگی مرفه خود را بسادگی برگزار میگرد تا در تله ای که ثروتمندان افتادند، سقوط نکند.^۱ او پیوسته از مردم کناره گیری میکرد و حتی تمایلی به آمیزش با آنها نداشت، زیرا تماس وی با مردم مکه رنج ایام فقر و محرومیت را در ذهنش زنده میکرد. مردم مکه نیز برای محمد قدری قائل نبودند و عقیده داشتند که او از پرتو ازدواج با یک بیوه ثروتمند بدون تحمل رنج به ثروت و مسکنت دست یافته و لذا ارجی به او نمیکذاشتند و بعلاوه چون از میدان جنگ فرار اختیار کرده بود، پیوسته او را بیاد انتقاد و تمسخر میگرفتند و بطور خلاصه مردم مکه به محمد بعنوان یک عنصر دون ارزش^۲ مینگریستند.

1- De Castries, *L' Islam*, p.49.

2- Andre Servier, *Islam and the Psychology of the Muslim*, trans. A.S. Moss-Blendell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 47.



عربستان قبل از اسلام

محمد بعد از ازدواج با خدیجه، زندگی آرامی را میگذرانید و هر سال در ایام ماه رمضان به کوه حرا میرفت و در سکوت محض کوه مذکور به تفکر می پرداخت. بدیهی است که اندیشه های محمد برای ساختن یک دین نو بنیاد بطور ناگهانی در مغز او راه نیافت و مدتهای مدید وی در این باره به تفکر و اندیشه گری پرداخته است. از طرف دیگر میتوان گفت که محمد در بدو امر قصد داشت، با تأسیس اسلام قدرتش را تنها در مکه و در عربستان بسط دهد و فکر نمیکرد که دین نو بنیادش بتواند بسرعت بسایر مرزها رسوخ کند. بهمین دلیل در آیه ۷ سوره شوری، به اصطلاح خداوند به محمد میگوید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ

«ما قرآن را برای توبه زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنها از روز قیامت بترسانی.»

ولی اوضاع و احوال و مقتضیات موجود به نفع او جریان یافت و اسلام بزودی عالم گیر شد. محمد در غار حرا تنها راجع به آینده خواب نمیدید، بلکه روزهای ذلت و فقر و محرومیت ایام کودکی و روزهای جوانی را که برای امرار معاش روزانه به پست ترین مشاغل آن زمان تن در داده بود، بیاد می آورد و احساس محرومیت های ایام کودکی نیروهای مغزی اش را برای دست یافتن به قدرتی که حقارت های زمان کودکی اش را در خود مستحیل مینمود و ویرا در رأس قدرت و مکننت قرار میداد، تحریک میکرد. او به بیعدالتی های موجود آنزمان و اینکه در اجتماع وحشی صفت عربستان ضعفا قربانی مطامع ثروتمندان میشدند فکر میکرد و برای تغییر وضع موجود اندیشه میکرد. محمد از اختلافات قبایل عربستان و سببیت افراد قبایل نسبت بیکدیگر رنج میبرد و فکر میکرد با ایجاد یک رشته معتقدات دینی، قادر خواهد شد قبایل متخاصم عربستان را بایکدیگر متحد سازد و به خونریزیهای مرسوم بین آنها خاتمه دهد. احتمالاً در این زمان تبلیغات یهودیهایی یثرب درباره اعتقاد به وجود خدای بکتا، محمد را بخود آورده و وی فکر کرده

است که با چنین عقیده‌ای می‌تواند مردم مکه را از پرستش بت‌هایی که در خانه کعبه وجود داشت منع کند و بدینوسیله یک قدرت معنوی برای خود بوجود بیاورد و بوسیله آن قدرت با اختلافات طبقاتی، زندگی تجملی ثروتمندان و استثماربیتویان بوسیله ثروتمندان مبارزه کند و به بیعدالتی‌های اجتماعی پایان دهد. طرز فکر مذکور در مخیله محمد تازگی نداشت، زیرا عقیده مذکور زیربنای ادیان یهود و مسیح نیز بشمار میرفت و همه افرادی که طعم تلخ محرومیت و فقر و فاقه در بستر روان آنها خانه گرفته است، در بعضی از ادوار زندگی خود با چنین افکاری دست بگریبان شده‌اند، منتها کلیه اوضاع و احوال موجود در آن زمان، برای پیش برد چنین هدفی مساعد بود.

بعلاوه، در آن زمان یهودیان یثرب تبلیغ می‌کردند که بزودی پیامبری ظهور و یک سیستم عدل و انصاف را جانشین مظالم و بیعدالتی‌های موجود خواهد کرد. محمد با خود فکر میکرد که چرا وی در نقش پیامبر مذکور ظهور نکند و چنین رسالتی را بر عهده نگیرد. این طرز فکر آرامش و رضایت روانی خاصی در محمد بوجود می‌آورد، زیرا محمد بدینوسیله می‌توانست حقارت‌هایی را که در زمان کودکی تحمل کرده بود جبران سازد. شاید هم محمد در این زمان تحت تاثیر اوهام و تخیلاتی که گاهی اوقات بر کیفیت مغزی و روانی افراد بشر حاکم میشود، قرار گرفته و فکر کرده است که او در واقع بوسیله خدا موضوع چنین رسالتی قرار گرفته است.^۱

محمد قصد داشت یهودیان و مسیحیان را نیز به آئین اسلام درآورد و بهمین مناسبت، خود را تابع آئین ابراهیم معرفی کرد. زیرا ابراهیم نه یهودی بود، نه مسیحی و نه بت پرست، بلکه او یک «حنیف»^۲ بشمار میرفت و خدای یگانه را پرستش میکرد. در عین حال، هم یهودیها ابراهیم را پیغمبر میدانند و هم مسیحیها. بهمین دلیل محمد اساس دین اسلام را بر پایه آئین ابراهیم بنیان نهاد تا ملل

1- Barthelemy Sint - Hilaire, *Mahomet et le Koran* (A. S. Barnes & Company, Inc., New York: 1962), p. 19.

۲. «حنیف» به کسی اطلاق میشد که جوینده حقیقت بود و خداوند واقعی و خالق آسمان و زمین را

یهودی و مسیحی دین او را بپذیرند. بنا براین زمانی که محمد شروع به انجام رسالت خود نمود، با هیچیک از مذاهب توحیدی مخالفت نورزید، ولی از آنها دعوت بعمل آورد که به اسلام بپیوندند.^۱

محمد در واقع «اسلام» را ادامه ادیان یهود و مسیح میدانست، نه یک آئین کاملاً نو «کش» مینویسد: «محمد هیچگاه قصد نداشت، اسلام را بعنوان یک دین نو برسالت بیاورد. او در ابتدا میخواست قرآن آسمانی را که ادعا میکرد از خدا بوی الهام شده است، بعنوان تائید کتب مقدس قبلی به بشریت عرضه دارد. بهمین مناسبت درآغاز کار بین ادیان یهود و مسیح تفاوتی قائل نبود و عقیده داشت که پیروان هر دو دین مذکور از کتاب و رسالت او استقبال خواهند کرد. اما بعد ها متوجه شد که هیچگاه قادر نخواهد بود از حمایت یهودیها و مسیحی ها برخوردار شود و از اینرو تصمیم گرفت، (اسلام) را بعنوان یک دین جدید به بشریت معرفی کند. بهمین دلیل است که قرآن مشحون از مطالب و متون کتب مقدس قبلی است که محمد به اقتضای زمان در آنها تغییراتی بوجود آورده است.»^۲

ابراهیم قبل از موسی و عیسی به پیغمبری مبعوث شده و خانه کعبه را او بنا نهاده است و لذا ملت ابراهیم که اساس و پایه دیانت اسلام را تشکیل میدهد، میتواند شامل ادیان یهودیها و مسیحیها نیز بشود. محمد فکر کرده بود که چون آئین ابراهیم هر دو دین یکتا پرست یهود و مسیح را که قائل به وحدت خدا و دارای کتاب آسمانی بودند، در بر میگرفت، لذا میتواند جنبه عمومی و جهانی پیدا کند. نکته مهم در طرز تفکر محمد این بود که او اعتقاد داشت، چون دین موسی بر پایه برتری نژادی بنا گشته بود و یهودیها معتقد بودند که نژاد اسرائیل برترین نژاد - هادرنیا بوده و تنهانژادی بشمار می آمد که صلاحیت تماس با خدا را دارا بود،

۱- کونستان و برژیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصور، (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۹.

2- Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (A.S. Barnes & Company, Inc., New York: 1926), p.19.

لذا نمیتوانست یک دین جهانی بشود. مسیحیت نیز بمناسبت اینکه جنبه تکمیلی دین یهود بشمار می آمد، نمیتوانست قابلیت جهانگیری داشته باشد. اما دین اسلام که دم از برابری و برادری و یکسان بودن نژاد و رنگ میزد، می توانست جنبه جهانی پیدا کرده و دنیا را تسخیر کند. آیه ۲۱۳ سوره بقره به شرح زیر هدف جهانی محمد را در این باره بخوبی گواهی می دهد:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...^۱

« کلیه افراد بشر یک ملت واحد را تشکیل میدهند... »

بطور خلاصه، محمد تصمیم گرفته بود یک دین آسمانی بوجود بیاورد که بتواند با ادیان، یهود و مسیح رقابت کند و بدین ترتیب بنیان دینی را گذاشت که اگرچه اصول آن بطوریکه خواهیم دید خالی از منطوق عقلانی بوده و مشحون از تضادها و سبک فکریهای عربان است، معیناً امروز ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا را در بر گرفته است. بدیهی است که افراد انسان هنگامی که چشم عقل را فرو بندند و با تعبد کامل به اصلی توجه نمایند، هر عاملی برایشان قابل پرستش خواهد بود. بهرحال، یکی از روزگاری که محمد از غار حرا مراجعت میکرد، داستان رسالتش را آغاز کرد و به خدیجه همسرش اظهار داشت که فرشته ای بنام جبرئیل بر وی ظاهر شده و به او تکلیف کرده است، اگرچه وی سواد خواندن و نوشتن ندارد، اما بنام و قدرت خدا توانایی خواندن خواهد یافت، سپس او اظهار داشته است تو پیامبر خدا و من جبرئیل هستم.

برطبق آنچه که « گیورگیو » از « ابن هشام » نقل کرده است، بین اولین مرتبه که جبرئیل بر محمد نازل شد و به او گفت:

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ^۱

« بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد. »

و مرتبه دوم که جبرئیل مجدداً محمد را ملاقات کرد و بوی گفت: « یا محمد تو

رسول اله هستی و من جبرئیل می باشم،» مدت سه سال^۱ فاصله افتاد و در این مدت از جبرئیل اثری دیده نشد. مسلمانان این دوره سه ساله را «دوره فترت» خوانده اند. مسلمانان عقیده دارند سبب دوره سه ساله فترت این بود که محمد برای انجام وظایف بزرگی که در پیش داشت، بیشتر فکر کند و نیروی روحی و معنوی اش را برای رسالت بزرگ خود تقویت و آماده سازد.^۲

در حالیکه تعبیر فوق نمیتواند خالی از منطوق باشد، اما میتوان اضافه کرد که محمد در این مدت برای آنچه که در ۲۳ سال بقیه عمرش بعنوان پیغمبر انجام داد، طرحهای لازم را تهیه کرده و با فراست و کیاست خاصی که داشته، کلیه اعمال و اقداماتی را که میبایستی بعنوان یک پیامبر بمنصبه ظهور برساند، بدقت طرح ریزی و خود را از هر جهت برای انجام نقشه اش آماده کرده است.

پس از رسیدن به سن بلوغ، محمد دائماً در محله یهودی نشین مکه رفت و آمد میکرد و چگونگی معتقدات و انجام فرایض مذهبی، آداب و رسوم، قواعد و مقررات زندگی خصوصی و اجتماعی اسرائیلی ها را مورد مذاقه و بررسی عمیق و دقیق قرار میداد. زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی یهودیها آنچنان در محمد تاثیر بخشیده است که در آیه ۱۵ سوره جائیه از بنی اسرائیل بعنوان ملتی که خداوند آنها را نسبت به سایر مردم روی زمین برتری داده است سخن میگوید. آیه ۱۵ سوره جائیه در این باره میگوید:

... وَفَعَلْنَا لَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝

«... و ما آنها را بر سایر مردم جهان برتری دادیم.»

بدیهی است که بدون مشاهده عینی و تعمق لازم در کیفیت همه جانبه زندگی یهودیها برای مدتی قابل ملاحظه، محمد قادر نمیبود، دین اسلام را پایه ریزی کند.

۱- درباره طول مدت فترت بین محققان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از آنها دوره فترت را ده روز، گروهی آنرا ده ماه و برخی دیگر مانند طبری، بیهقی و بخاری آنرا مدت سه سال ذکر کرده اند. کونستان و پرزپل گبورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۴

۲- ماخذ بالا، صفحات ۵۶ و ۶۳



کوه حرا که محمد مدعی است، جبرئیل برای اولین مرتبه در آنجا بروی نازل شده است.

پس از اینکه محمد از غار حرا به خانه مراجعت کرد، داستان ظاهر شدن جبرئیل را برای خدیجه تعریف کرد و خدیجه پس از استماع داستان مذکور اظهار داشت که بطور یقین خداوند ترا به رسالت برگزیده و من به تو ایمان می آورم. گرویدن فوری خدیجه به اظهار نبوت محمد طبیعی بنظر می رسد و اگر خدیجه غیر از آن عمل کرده بود، باعث شگفتی میشد. زیرا بر طبق رسوم و عادات معمول آن زمان، زنان عربستان نمیتوانستند استقلال فکری داشته و عقیده ای مخالف عقیده همسرشان داشته باشند و بعلاوه خدیجه در این زمان ۵۵ ساله بود و عشق محمد را در سینه داشت.

دومین کسی که به محمد ایمان آورد، غلام وی زید بود. گرویدن زید نیز به دین محمد تعجیبی ندارد، زیرا غلام بر طبق فرهنگ آنروز عربستان آزادی فکری نداشت و مجبور بود از اربابش که در واقع حکم مالکیت او را داشت، تابعیت نماید. سومین کسی که به دین محمد ایمان آورد، پسر عمویش علی ابن ابوطالب بود. علی در این زمان، ۱۶ ساله بود و مانند هر جوان دیگری، برای واقع شدن در متن هر حادثه ای شوری گرم و طبعی پر خروش داشت.

بدیهی است که تنها سه نفر مذکور برای ایجاد یک دین نو کافی نبودند و محمد در صدد جلب پیروان بیشتر برآمد، ولی بهر که روی می آورد، مورد استهزاء و تمسخر او قرار میگرفت، اما محمد هیچگاه از تعقیب هدف خود دل سرد نشد و در دعوت مردم به دین اسلام اصرار ورزید. پس از سه سال کوشش و تقلا محمد موفق شد، رو بهمرفته ۱۳ نفر را به دین اسلام جلب کند، اما بغیر از علی هیچیک از آنها از شأن فردی و یا اجتماعی قابل توجهی برخوردار نبودند.

هنگامی که محمد متوجه شد دعوت های فردی او بجائی نمیرسد و کمتر کسی دعوت او را اجابت میکند، تصمیم گرفت با یک اقدام متهورانه سران قبیله قریش را دعوت و آنها را به دین نو بنیادش دعوت کند. در جهت اجرای این تصمیم، محمد ۴۰ نفر از سران قبیله قریش را به ضیافتی دعوت کرد و در ضیافت مذکور ضمن نطق بلیغی اظهار داشت:

پرستش بت های بی روحی که در خانه کعبه گذاشته شده و فاقد هرگونه قدرتی

هستند و سجده به سنگ و چوبهائی که بتهای مذکور را بوجود آورده اند یک خیال واهی و یک عمل غیر عقلانی است که برای همیشه باید متروک شود. در واقع بغیر از خداوند تبارک و تعالی که زمین و آسمان و بشر را خلق کرده، خدای دیگری وجود ندارد. من پیامبر و رسول فرستاده از طرف خدا هستم. دین من بر حق است و هر کسی هر دین و مذهب دیگری را بغیر از دین من پرستش کند، در اشتباه خواهد بود. اگر شما افراد طایفه قریش، از دین من پیروی کنید، رستگار خواهید شد و اگر از آن سرپیچی نمائید، به آتش جهنم خواهید سوخت.

از بین جمعیت مذکور تنها علی دعوت محمد را قبول کرد و سایر حضار از بیانات او قهقهه خنده را سردادند و به تمسخر و مضحکه او پرداختند.

سران طایفه قریش در استهزاء کردن محمد تنها نبودند، هنگامی که اهالی مکه از ادعای نبوت محمد پسر عبدالله، انسانی که زمانی در نهایت فقر و مسکنت بسر میبرد و مانند یک زن میگریست و تنها ثروت یک بیوه فرتوت جان و پیرا نجات داده بود، آگاه شدند غرق بهت و حیرت گردیدند. اهالی مکه نمیتوانستند باور کنند انسانی که سابقاً به شغل شبانی اشتغال داشته و آنقدر جبون و ترسو بوده که از جنگ فرار کرده است، از طرف خداوند به نبوت انتخاب شود. بنا بر این هر زمانی که داستان نبوت محمد را می شنیدند، بخنده می افتادند و ویرا مسخره میکردند.^۱

اهالی مکه مخصوصاً از بی احترامی محمد به بتهای کعبه به شگفت افتاده و معتقد بودند محمد با معرفی خدائی تازه و قصد انهدام بت های خانه کعبه، صلاح و سعادت مکه و اهالی آنرا بخطر انداخته و تعهدات فردی خود را نسبت به قبیله ای که به آن تعلق داشت نادیده انگاشته است. بهمین جهت آنها ابتدا به ادعای محمد میخندیدند و او را تمسخر میکردند ولی بتدریج خنده و تمسخر آنها تبدیل به رنجش آنها از محمد شد و او را نسبت به خود خائن خواندند.

ابوطالب، عموی محمد ابتدا سعی کرد با پند و نصیحت او را ارشاد کند و از ادعای به قول خود مسخره اش باز دارد و به او توصیه کرد که اگر قصد ندارد از عقاید و افکارش دست بردارد، لا اقل آنها را برای خود نگه دارد و از تبلیغ دیگران به آئین تازه اش خودداری کند. محمد در برابر توصیه ابوطالب به گریه افتاد و اظهار داشت چون دین وی بر حق ترین ادیان روی زمین است، بهیچوجه حاضر نیست از آن دست بردارد.

هنگامی که محمد متوجه شد افراد قبایل قریش آمادگی پذیرش آئین او را ندارند، توجه خود را به خارجیانی که به مکه رفت و آمد میکردند معطوف داشت. اهالی یثرب (مدینه) با دقت به سخنان محمد گوش میدادند و بعضی از آنها حتی بوی قول همکاری و حمایت از دین او را دادند. پشتیبانی مردم یثرب از محمد دو دلیل داشت: یکی اینکه اهالی یثرب بعزت تبلیغات یهودیها درباره وجود خدای یکتا با عقیده به اینکه در دنیا تنها یک خدا وجود دارد و خداوند بزودی پیامبری برای ارشاد مردم بر مسالت مبعوث خواهد کرد عادت کرده بودند و دوم اینکه تبلیغات محمد درباره وجود خدای یکتا، بمنزله حمله به معتقدات مردم مکه و پرستشگاه آنها یعنی کعبه بود و این امر بطور غیر مستقیم منافع مردم یثرب را، که کینه و عداوت اهالی مکه را در سینه داشتند تامین میکرد، بعبارت دیگر، هر چه مردم مکه بیشتر از محمد تنفر حاصل میکردند، وی در بین مردم یثرب محبوبیت بیشتری کسب میکرد.

اهالی قریش از رفتار محمد و نزدیکی او با مردم یثرب که در واقع دشمن دیرینه آنها بشمار میرفتند، سخت رنجیده خاطر شدند و محمد را خاشی نامیدند که به تمام معتقدات و سنن و آداب و رسوم قبیله ای پشت کرده و با دشمنان آنها طرح اتحاد و دوستی ریخته است و لذا تصمیم گرفتند او را از شهر و دیار خود طرد کنند. افراد طایفه قریش به حدی از محمد نفرت حاصل کردند که اگر بعزت نفوذ ابوطالب نبود، وی را مقتول کرده بودند. محمد نفرت اهالی طایفه قریش را از خود بخوبی تشخیص داد و برای اینکه خود را از خطر نابودی بوسیله آنها نجات دهد از مکه فرار اختیار کرد و از آن پس برای مدت چند ماه در اطراف و حوالی کوه حرا

سکونت اختیار کرد و به تبلیغ کاروانهایی که از آن حدود عبور میکردند، پرداخت.

در این زمان، ابوطالب که فکر میکرد عموزاده اش دچار اختلال مشاعر شده است، کوشش کرد با نفوذی که در بین مردم مکه داشت، تنفر آنها را از محمد تعدیل کند. اگرچه انجام این کار آسان نبود، معینا ابوطالب در سال ۶۱۹ میلادی موفق شد، تصمیمی را که مردم مکه برای طرد محمد گرفته بودند، لغو کند و امکان ورود مجدد محمد را به مکه تامین نماید.

سرانجام محمد در برابر اصرار ابوطالب، موافقت کرد در تبلیغ دین خود احتیاط بیشتری بکار برد، ولی ابوطالب در همان سال (۶۱۹ میلادی) و خدیجه همسرش یکسال بعد (۶۲۰) وفات یافتند. محمد پس از وفات عمویش ابوطالب و همسرش خدیجه، به ادامه دعوت مردم به دین تازه اش مشغول شد، ولی چون یقین داشت که مردم مکه دعوت و یرا نخواهند پذیرفت، تصمیم گرفت با مردم یثرب که درباره پذیرش دین وی پیشنهاداتی به وی ارائه کرده بودند وارد مذاکره شود. مذاکره بین محمد و مردم یثرب مدتها بطول انجامید. محمد میدانست که اگر با مردم یثرب قراردادی منعقد سازد، مردم مکه او را خائن نامیده و یرا نفی بلد خواهند کرد، از اینرو مدتها درباره عقد قرارداد با مردم یثرب تأمل و اندیشه کرد، ولی سرانجام عطش او برای کسب قدرت، وسوسه اش کرد و در ملاقاتی که در سال ۶۲۲ میلادی در کوه عقبه با نمایندگان اهالی یثرب بعمل آورد، قراردادی با آنها امضاء نمود.^۱

برطبق قرارداد مذکور، مردم یثرب حمایت از محمد را بر عهده گرفتند و تقبل کردند او را در شهر خود بپذیرند و محمد نیز در مقابل قول داد که از آن پس خود را همخون مردم یثرب دانسته، دوست آنها و دشمن مخالفان آنها باشد. این عمل در واقع مفهوم خیانت محمد به قبیله خود را داشت، زیرا مردم عربستان بر طبق سنن و آداب خود هر زمانی که میخواستند قبیله خود را تغییر دهند، سوگند میخوردند که از

آن پس «دوست قبیله جدید و دشمن مخالفان آنها باشند.» بنابراین محمد با قول مذکور رسماً علائق خوئی خودش را با قبیله اش قریش قطع کرد و بر طبق رسوم مردم عربستان این عمل بزرگترین خیانتی بود که فردی میتواند در جامعه مرتکب شود.

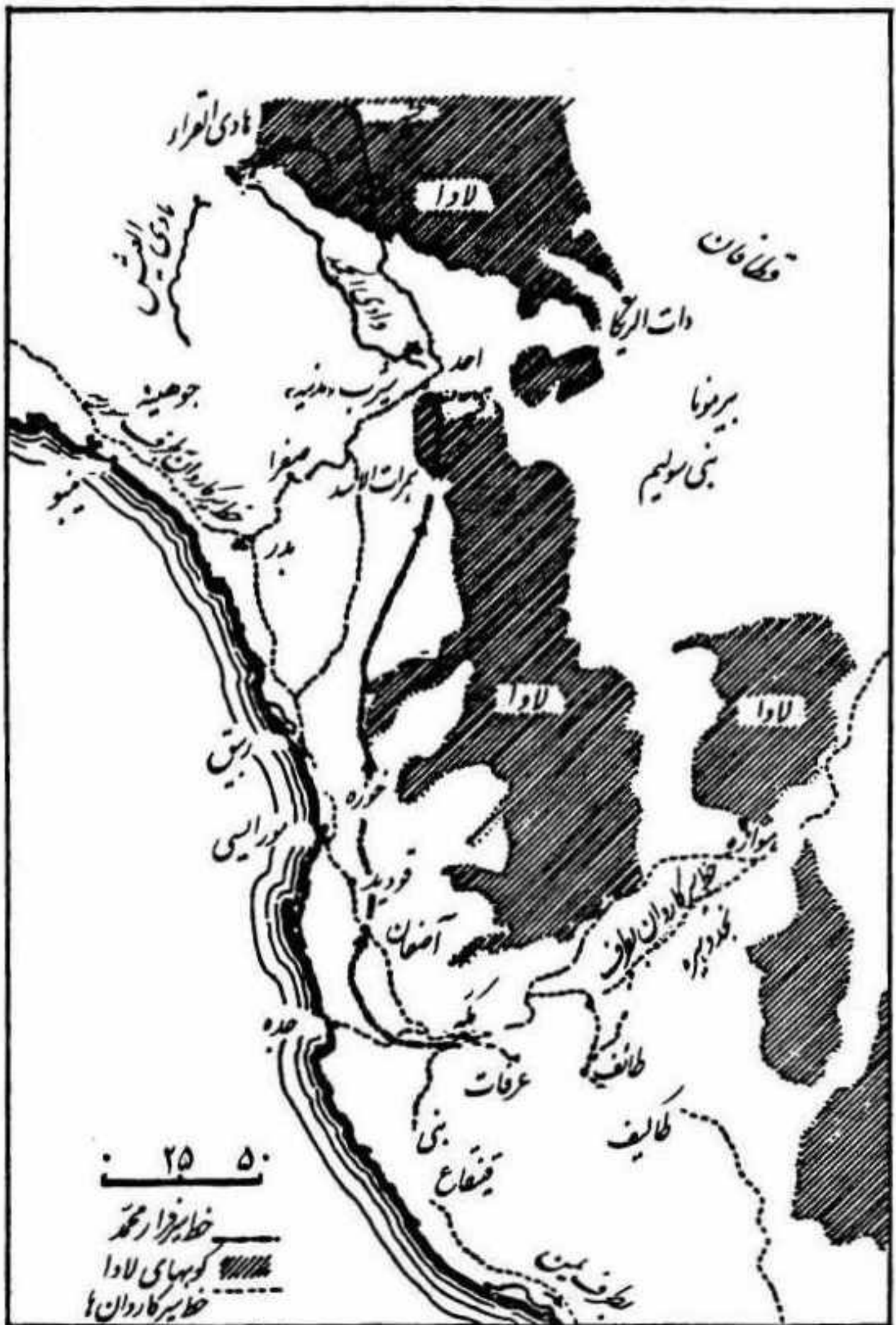
هنگامی که اهالی مکه از عقد قرارداد محمد با اهالی یثرب اطلاع حاصل کردند، نفرت و انزجارشان از محمد به منتهی درجه ممکن رسید. در این زمان ابوطالب وفات یافته و دیگر کسی وجود نداشت که از محمد حمایت کند. اهالی مکه تصمیم گرفتند، کار محمد را یکسره کنند و لذا هر یک از قبایل مکه و متحدان آنها یک قاضی برای تعیین تکلیف محمد انتخاب کردند و قضات مذکور که تعدادشان ۴۰ نفر بود، به اتفاق آراء محمد را خائنی مستحق مجازات دانستند.

محمد قدرت برابری با اهالی مکه و رأی نمایندگان آنها را نداشت و لذا با پیروانش، زید، علی، ابوبکر، پدر زن جدید و عمرو عثمان، دامادش از مکه به مدینه فرار کرد. زمان فرار محمد از مکه به مدینه که مصادف با سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی میباشد، «هجرت» نامیده شده است.

در واقع میتوان گفت که اسلام از زمان فرار محمد از مکه به مدینه بر وجود آمد. هر گاه مردم یثرب از قبول محمد خودداری میکردند، دین اسلام بعنوان یک رؤیای واهی در تاریخ محو میشد. بنا بر این میتوان گفت که اسلام از زهدان عداوت و دشمنی مردم مکه و یثرب زائیه شد. مردم یثرب در واقع اسلام را بعنوان یک سیاست ضد مکه انتخاب کردند، نه یک دین تازه آسمانی. مردم یثرب به این دلیل محمد را به شهر خود پذیرفتند که وی بر ضد مردم مکه علم مخالفت برافراشته بود، نه بجهت اینکه او ادعای نبوت و رسالت یک دین تازه الهی را میکرد.

محمد در ابتدای ورود به مدینه بمنظور رقابت با خانه کعبه موجود در مکه، به - احداث مسجدی در مدینه اقدام کرد. سپس اگر چه برای ورود به جنگ با مکه آمادگی نداشت، به دو علت مجبور شد، با مکه وارد جنگ شود: یکی برای اینکه به ندای مردم مدینه که دشمنی دیرینه مردم مکه را در سینه داشتند، پاسخ مثبت دهد و آنها را راضی سازد و دوم اینکه خود را از موقعیت بحرانی و نامساعدی که

خطایر فارس را محمد به شیرب « مدینه »



نام قبیلها با د و خط منحنی مشخص شده است

در آن قرار گرفته بود، نجات دهد.

مردم مکه که برای خلاص شدن از خیانت های محمد، موفق نشده بودند، او را به قتل برسانند، بوسیله نمایندگان که در مدینه داشتند، کوشش کردند، محمد را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و شهرت دهند که وی با سایر افراد تفاوتی ندارد و بعلاوه اگر او واقعاً پیامبر خدا می باشد، میبایستی بتواند معجزه هائی به مردم ارائه دهد، در حالیکه او نه تنها قادر به ارائه معجزه نیست، بلکه حتی دارای نقاط ضعف افراد عادی مردم است.^۱

یهودیهها نیز نه تنها محمد را تمسخر میکردند و ادعای نبوت او را به باد مضحکه میگرفتند، بلکه او را یک شیاد میدانستند و معتقد بودند، او آن پیامبری نیست که کتب مقدس آنها ظهورش را پیش بینی کرده است. دشمنان و مخالفان محمد نیز او را با پرسشهای سهمگین در فشار قرار میدادند و اظهار میداشتند، اگر محمد واقعاً پیامبر خداست، باید بهر وسیله ای که ممکن است، به اثبات این امر بپردازد، ولی محمد در برابر پرسشهای آنها پاسخی نداشت بدهد. مخالفان و دشمنان محمد اظهار میداشتند، اگر واقعاً محمد فرستاده خداست، چرا خداوند در آنهمه مصائبی که وی با آنها روبرو شد، کمکی به او نکرد؟^۲ محمد برای هیچیک از این پرسشها پاسخی نداشت. نه تنها محمد از طرف مخالفانش زیر فشار قرار داشت، بلکه پیروان وی نیز دائماً درباره آئین جدیدی که او آورده بود از وی راهنمایی میخواستند و او مجبور بود، در برابر پرسشهای آنها با نزول آیه های قرآن حکم صادر کند. از طرف دیگر چون با ادعای نبوت محمد، مردم به جزئیات اعمال و رفتار او و پیروانش حساس شده بودند، لذا وی ناچار بود، نسبت به گفتار و اعمال و رفتار پیروانش مخصوصاً مریدان غیورش مانند علی، زید، ابوبکر و عثمان تقبل مسئولیت کرده و از گفتار و کردار آنها مواظبت نماید. مجموع اوضاع و احوال و مضایق مذکور، زندگی را بر محمد دشوار کرد و لذا او برای فرار از

1- Abulfeda, *La Vie de Mahomet*.

2- Sedillot, *History des Arabes*.

مشکلات مذکور تصمیم به جنگ گرفت. ورود در جنگ با مخالفان اسلام، برای محمد دارای منافع زیادی بود؛ یکی اینکه آن گروه از پیروان اسلام که فرصت طلب بودند و هدفشان کسب منافع مادی بود، با غنائم حاصله از جنگ ارضاء میشدند. دوم اینکه آن عده از پیروان واقعی اسلام که بخاطر نفس دین، مسلمان شده بودند، فرصت مییافتند، دین و عقیده خود را به مغلوبین تحمیل کنند و بالاخره منفعت دیگر جنگ برای محمد آن بود که اگر او در جنگ موفق میشد، میتواند غلبه بر دشمنانش را در جنگ بعنوان یک معجزه الهی به مردم معرفی و ادعا کند که خداوند او را در برابر دشمنانش محافظت کرده است.

محمد در شرایط مذکور پس از تأمل بسیار در سال ۶۲۴ میلادی دست به جنگ بدر زد و در این جنگ ۶۱۰ نفر نیروهای مکه را شکست داد. پیروزی محمد در جنگ مذکور، نفوذ او را افزون کرد، ولی در جنگ احد قبیله قریش موفق شد، شکست خود را در جنگ بدر جبران کند.

محمد قصد داشت هم برای ارضای پیروانش و هم برای انتقام گرفتن از اهالی مکه که پیوسته او و دعوت نبوتش را به مسخره و مضحکه میگرفتند با لشکریان مکه وارد یک جنگ اساسی شود و مخالفانش را در مکه قلع و قمع کند، ولی شکست او در جنگ احد و پرا بخود آورد و از این کار انصراف حاصل کرد. لشکریان مکه از سربازان رزمی و جنگ آزموده و لشکریان مدینه از مغازه داران و کشاورزان تشکیل شده بودند و لذا محمد صلاح ندید در آن زمان بیش از این خود را با نیروهای مکه درگیر کند. اما چون پیکارهای جنگی برای پیروان محمد، متضمن کسب غنائم جنگی بودند، لذا محمد تصمیم گرفت برای نفوذ بیشتر در افرادی که به آئین او گرویده بودند و همچنین بمنظور جلب پیروان بیشتر به جنگهای کم خطرتری دست بزند. در جهت اجرای این تصمیم محمد به سه طایفه یهودی بنی قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه حمله و با مسیحت و بیرحمی بی سابقه آنها را قلع و قمع کرد. در حمله های مذکور یهودیان یا قتل عام و یا از محل سکونت خود بیرون رانده شدند و اموال آنها بوسیله لشکریان اسلام غارت شد. باید اذعان داشت که غارت اموال مغلوبین در جنگهای محمد بزرگترین محرک مردم برای پیوستن

به اسلام بود وانگیزه مذکور بیش از جزخوانیهای محمد در جلب پیروان اسلام مؤثر بوده است.

موفقیت های جنگی مذکور تا آنجا که محمد را در قدرت خواهی های جاه طلبانه اش جور کرد که وی نامه های تهدید آمیزی به خسرو پرویز پادشاه ایران، هراکلیوس امپراتور قسطنطنیه، نگوس پادشاه حبشه و فرمانروای مصر ارسال داشت و از آنها خواست که به دین اسلام بگروند. البته اجرای این اقدام برای محمد متضمن هیچ نوع خطری نبود، زیرا عربستان منطقه خشک و فقیری بود که نمیتوانست توجه هیچیک از سلاطین و فرمانروایان مذکور را جلب و آنها را وادار به حمله به منطقه مذکور بکند.

در نتیجه پیروزیهای مذکور نه تنها مردم مدینه که جزء مپاهیان اسلام درآمدند، آزمودگیهای جنگی پیدا کردند، بلکه افراد قبایل مختلف مدینه که در پی کسب مال و منال بوسیله غارت و چپاول بودند، نیز به آنها ملحق شدند. اکنون زمان آن فرا رسیده بود که محمد با اطمینان خاطر، نقشه حمله به مکه را عملی سازد. محمد نقشه حمله به مکه را در کمال خفا تدارک دید و روز ۱۲ ژانویه سال ۶۳۰ میلادی به مکه حمله و آنرا تصرف کرد.^۱

فتح مکه، بزرگترین موقعیت را برای اهالی مدینه بوجود آورد تا انتقام دیرین خود را از تجار ثروتمند و مغرور مکه بگیرند. بهمین دلیل رئیس طایفه خزرج که فرماندهی مپاهیان محمد را بر عهده داشت دستور داد هر یک از لشکریان بدون رعایت هیچ نوع مرز و حدی بهر نحوی که خواستند در کشتار و غارت اموال اهالی مکه اقدام کنند، ولی محمد او را از سمش تغییر داد و چون قصد داشت بر تعداد پیروانش بیفزاید، علیرغم تمایلات مردم مدینه دستور داد با اهالی مکه با مدارا رفتار شود. کعبه نیز به دستور محمد از معبد بت ها به معبد مقدس مسلمانان و خانه خدای یکتا تبدیل شد.

در حمله لشکریان محمد به مکه، کعبه معبد خدایان اهالی مکه بدست

مسلمانان افتاد و تعداد شصت بت که خدای ۶۰ قبیله مختلف بودند بدست سپاهیان محمد نابود شدند. اهالی مکه بارضای ظاهری، ولی خشمی درونی، به قبول رسالت محمد گردن نهادند و او را رسول خدا شناختند، ولی دردل باخود عهد بستند که در موقع مقتضی، پاسخ جسارت‌های خائنانه او را در کفش بگذارند.^۱ بهمین دلیل، اهالی مکه که متوجه شدند، قدرت پیکار رزمی با محمد را ندارند رسالت و یراقبول کردند و به وی قول دادند که در کلیه امور او را یاری کنند و حتی ابوسفیان که از مخالفان سر سخت و آشتی ناپذیر محمد بود و جنگ احد را بر ضد وی هدایت کرده بود، به محمد تسلیم و حاضر شد، فرزندش معاویه را بعنوان منشی محمد به خدمت او درآورد. سایر اشراف مکه نیز بهمین نحو در برابر محمد تسلیم شدند و به او قول همکاری دادند.

فتح مکه نقطه عطفی در شکوفیدن قدرت محمد و شکوه اسلام بود. در سالهای بعد از فتح مکه، قبایل گوناگون عرب که یا مخالف اسلام بودند و یا تا آن زمان نسبت به اسلام حالت بیطرفی اختیار کرده بودند، به اسلام روی آوردند، بطوریکه در حدود سال ۶۳۲ میلادی تمام شبه جزیره عربستان اگر نه در دل، ولی لااقل در ظاهر به اسلام گرویده بودند.

بمنظور بزرگداشت، طلوع و توسعه اسلام، محمد در سال ۶۳۲ میلادی، درحالیکه بیش از چهل هزار نفر مسلمان او را همراهی میکردند، برای زیارت مکه وارد این شهر شد. پس از برگزاری نماز و عبادات لازم، محمد در عرفات خطاب به مفصلی ایراد و ضمن شرح خلاصه ای از آئین دین نو بنیاد اسلام خطاب به جمعیت گفت: «ای خدای باری تعالی، آیا رسالتی را که بر عهده من محول کردی انجام داده ام؟» و کلیه حضار پاسخ دادند: «آری، تو رسالتت را به پایان رسانیده ای.» در مراجعت از مسافرت مذکور که در تاریخ «حجۃ الوداع» نامیده شده است، محمد بشدت بیمار شد و روز هشتم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی (برابر با دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) در بازوان عایشه، محبوبترین همسرش وفات

پیروزیهای اسلام در زمان
 رحلت محمد در سال ۶۳۲ میلادی



یافت.

بررسی و تجزیه و تحلیل عمیق زندگی محمد، فرض انتساب هر نوع شخصیت مذهبی و الهی را به وی منتفی میسازد. کلیه افرادی که در زمان محمد، به وی پیوستند و اسلام آوردند، بیشتر به وی بصورت یک رهبر حزبی نگاه میکردند، تا یک شخصیت مذهبی. بررسی دقیق زندگی محمد و گفتار و کردار او نشان میدهد که محمد در واقع عقیده خود را بزور به مردم تحمیل کرد، نه با وعظ و پند و منطوق. ممکن است گفته های محمد برای اعراب چادر نشین عربستان که فاقد هر نوع تعلیمات اخلاقی بودند، تاثیراتی داشته و چادر نشینان عربستان گفته های او را بعنوان اراده و خواست های الهی تلقی کرده باشند، اما مسلم است آنهایی که با محمد نزدیک بودند، رسالت او را بعنوان پیامبر خدا جدی نمیگرفتند. همچنین در بین پیروان او بعضی از اهالی مکه وجود داشتند که بخوبی به زندگی و شجره و نقاط ضعف وی آشنائی داشتند و به او بعنوان یک انسان جاه طلبی نگاه میکردند که اوضاع و احوال و مقتضیات و یک رشته رویدادهای مسلسل و مساعد او را نو کیسه کرده و به قدرت رسانیده بود. بسیاری از پیروان محمد، مخصوصاً آنهایی که به تازگی اسلام آورده بودند، هدفشان بهره برداری از نفوذ محمد برای استفاده های شخصی بود و تنها عده بسیار قلیلی از پیروان محمد، او را پیامبری شناختند.

بعضی از پیروان محمد نه تنها شأن و احترامی را که شایسته یک پیغمبر میباشد برای محمد قائل نبودند، بلکه نسبت به او به اعمال و رفتاری دست میزدند که نشان میدهد، آنها برای او حتی ارزش یک انسان ارزشمند را نیز قائل نبودند. برای مثال، محمد دارای نویسنده ای بود بنام عبدالله بن سعد بن ابی سرح که مردی شوخ طبع بود و بعنوان نویسنده وحی، آیات قرآن را که محمد برایش دیکته میکرد، مینوشت. اما بعضی اوقات موقعی که محمد آیه ای را برای عبدالله دیکته میکرد، وی مفهوم آنرا تغییر میداد و محمد نیز با نظر او موافقت میکرد. زمانی که محمد آیه ۱۲ ببعد سوره مؤمنون را درباره خلقت انسان برای ابی سرح دیکته میکرد، موقعی که محمد به آخر آیه ۱۳ رسید، ابی سرح بوی گفت بهتر است

اکنون عبارت **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** را به آخر آیه اضافه کنیم. محمد با پیشنهاد ابی سرح موافقت کرد و اظهار داشت با نظری در باره افزودن عبارت مذکور به آخر آیه موافق است.

عبداله بن سعد بن ابی سرح، موافقت محمد را در این باره به بی اعتباری آیات قرآن تعبیر کرد و از اسلام برگشت و به مکه رفت. زیرا با خود فکر کرد اگر واقعاً آیات قرآن کلام خداست، چگونه ممکن است محمد با القاء او حاضر به - تعبیر آنها شود. پس از فتح مکه و صدور فرمان عفو عمومی، محمد چهار نفر را از شمول عفو مستثنی کرد و دستور داد هر کجا آنها را یافتند ولو به پرده های کعبه پناه برده باشند، به قتلشان برسانند. یکی از این چهار نفر ابی سرح بود که البته بعد ها با شفاعت عثمان که برادر رضاعی او بود، بخشیده شد.^۱

در مورد دیگری، شخصی بنام «عقبه بن معیط» در حضور کلیه اصحاب و پیروان محمد بصورت او توف انداخت. ^۲ هنگامی که محمد وفات یافت، بقدری مبانی ایمان پیروانش سست بود که حتی نزدیکترین اصحاب او قبل از انجام مراسم تدفین محمد، برای دست یافتن به میراث او با یکدیگر به مبارزه پرداختند. «امین عاملی» در این باره مینویسد:

«... بعد از وفات پیغمبر، یاران و اصحابش جسد او را رها کرده و هیچکدام (جز علی و خانواده اش) بر سر جنازه پیغمبر حاضر نبودند... و هیچگونه احترامی برای رسول خدا قائل نشدند و منتظر کفن و دفن او نیز نشدند و هنوز جنازه اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او بر سر و مغز هم

۱- عبداله بن عمر البیضاوی، انوارالتزیل و اسرارالتأویل (قاهره: ۱۳۴۴ هجری)؛ الزمخشری، الکشاف الحقیقه التزیل، (قاهره: ۱۹۶۶)؛ عبدالملک بن هشام، کتاب سیرت رسول الله، ۴ جلد (قاهره: ۱۳۵۶ هجری).

۲- تفسیر طبری، به تصحیح استاد حبیب یغمائی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه ۱۱۱۳، به صفحه شماره ۳۷۷ همین کتاب مراجعه فرمائید.

می‌گفتند.»^۱

یکی دیگر از شواهد تاریخی در جهت اثبات عقیده مذکور آنست که در دسامبر سال ۶۲۶ میلادی، قبل از درگیر شدن در جنگ با مکه، محمد عازم سرکوبی قبیله کوچکی بنام «بنی مصطلق» که در نزدیکی ساحل دریای سرخ در شمال غربی مکه بسر میبردند، شد. علت تصمیم محمد در سرکوب کردن قبیله مذکور این بود که رئیس آنها بنام «حارث» با همکاری مخالفان محمد در مکه قصد حمله به مدینه را داشت. محمد بر طبق معمول بین زنان خود قرعه کشی کرد، قرعه بنام عایشه و امه سلمه اصابت کرد و لذا محمد آنها را در این مسافرت جنگی همراه خود برد.

در حوالی غروب روز دوم و یا سوم مراجعت به مدینه، لشکریان محمد به محلی رسیدند که فاقد آب بود و بنا بر این محمد تصمیم گرفت، اندکی در محل مذکور توقف کند و سپس بمسافرتش ادامه دهد. هنگامیکه سپاه محمد قصد ترک محل را داشتند، هوا تقریباً تاریک بود و عایشه متوجه شد که گردن بند عقیش گم شده است. وی موضوع را با محمد در میان گذاشت و محمد برخلاف تصمیم قبلی اش مجبور شد دستور دهد لشکریان شب را در آن محل بیتوته کنند.

عموم لشکریان از این تصمیم آزرده خاطر شدند و حتی گروهی از آنها نزد ابوبکر پدر عایشه رفتند و از اینکه محمد تصمیم گرفته است، بخاطر گردن بند همسرش عایشه، لشکریان را در آن محل نامساعد نگهدارد، ابراز گله کردند. اما تصمیم قبلاً گرفته شده بود و لشکریان مجبور بودند شب را در محل مذکور بگذرانند. در هنگام طلوع صبح، لشکریان میخواستند نماز صبح را برگزار کنند، اما کلیه آبی را که با خود ذخیره داشتند قبلاً مصرف کرده بودند و در آن محل نیز برای وضو گرفتن آب وجود نداشت. در این هنگام آیه ۴۳ سوره نساء درباره تیمم با خاک بجای وضو و غسل با آب از طرف خداوند نازل شد. آیه مذکور حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا

عَابِرِي سَبِيلِي حَتَّى تَفْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَسْتُمْ مِنَ النِّسَاءِ فَلَمْ يَجِدْ مَا يَغْسِلُ فَلَغَسَ بِمَاءٍ فَمَا سَمِعْتُمْ نَافِثًا فَاغْسِلُوا بِيَدَيْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ۝

«ای اهل ایمان هرگز در حال مستی نماز نخوانید تا بدانید چه میگوئید و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید تا غسل کنید و اگر بیمار یا آنکه در سفر باشید یا قضاء حاجتی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده اید و آب برای تطهیر و غسل نیابید در اینصورت به خاک پاک تیمم کنید، آنگاه صورت و دستها را با خاک مسح کنید که خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

پس از برگزاری نماز صبح و طلوع خورشید، هنگامی که عایشه پس از جستجوی بسیار از پیدا کردن گردن بند ناامید شده بود و لشگریان قصد عزیمت از محل را داشتند، شتر عایشه از جا برخاست و گردن بند از زیر او پیدا شد.

موضوع مهمتر از همه داستان تنها ماندن عایشه زن محبوب محمد و «صفوان بن معطل سهمی» مدت یک شبانه روز در بیابان است. واقعه مذکور بشرح زیر اتفاق افتاده است.

هنگامیکه لشگریان محمد از یکی از محلهائی که برای استراحت انتخاب شده بود، قصد حرکت داشتند، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و موقعی که مراجعت کرد سپاه محمد قبلاً محل را ترک کرده بود و لذا عایشه از کاروان عقب ماند. در این هنگام، «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای «بنی سلیم» و از مهاجرین بود، به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشانید و پس از یک شبانه روز به مدینه وارد شد.^۱

غیبت یک شبانه روزه عایشه از کاروان محمد و تنها ماندن او با «صفوان بن معطل» در بیابان شایعات بسیاری در مدینه بوجود آورد و محمد را در وضع نامناسبی قرار داد. این عمل مخصوصاً در هنگامی بوقوع پیوست که اوضاع و احوال

۱- ابن اسحاق، سیرت الرسول؛ تفسیری از عبدالملک بن هشام، صفحه ۱۷۳۲ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی، صفحات ۴۲۸-۴۲۶